

## نظریه‌ی جامعه‌شناختی آلفرد شوتس: سنجشی اجمالی

نظریه‌های جامعه‌شناسی ۲ (آلفرد شوتس)

(عنوان سرفصل: ارزیابی و نقد اندیشه‌های نظریه‌پرداز)

کمال رضوی

۳۱ فروردین ۱۳۹۳

نظریه‌ی جامعه‌شناختی آلفرد شوتس را انتزاعی‌ترین نظریه‌ی جامعه‌شناسی خوانده‌اند (ریتزر، ۱۳۷۹: ۳۵۳)؛ رهیافتی که آمار و تجربه‌گرایی در آن راه ندارد و اهمیت و ضرورت تاریخ در نظریه‌ی اجتماعی در آن به صورت نانوشت‌های انکار می‌شود. شوتس - چنانکه از بررسی منابع و آبخورهای فکری وی مشخص است - بر آن بود تا افکار ادموند هوسرل در فلسفه‌ی پدیدارشناسی را به زبان جامعه‌شناختی ترجمان نماید؛ اما گفته شده که بخش مهم و جالب دیدگاه‌های پدیدارشناسانه‌ی فلسفی در این فرآیند ترجمان نادیده گرفته شده و کنار نهاده شده‌اند<sup>۱</sup> و گاه انتقادهای بنیان‌برافکن‌تری در نوع برداشت و تعبیر جامعه‌شناسان پدیدارشناس نظیر شوتس از کار فیلسوفان پدیدارشناس طرح شده و این جامعه‌شناسان به بدفهمی و آسیب زدن به فلسفه‌ی پدیدارشناسی متهم شده‌اند.<sup>۲</sup>

ورای نقدهای فوق در خصوص فرآیند ترجمان فلسفه‌ی پدیدارشناسی به زبان جامعه‌شناختی توسط شوتس، نقدهایی نیز از منظری جامعه‌شناختی‌تر بر کار شوتس مطرح شده‌اند. آنچه در پی می‌آید، گزارشی از مهم‌ترین نقدهای مطرح‌شده از این منظر است.

### ۱. بی‌توجهی به واقعیت ساختارهای اجتماعی کلان

نخستین انتقاد بر کار شوتس، نادیده گرفتن واقعیت ساختارهای گسترده‌تر جامعه است. رابرت بیرشتاد<sup>۳</sup> تاکید شوتس بر شیوه‌های ساخت واقعیت اجتماعی توسط کنشگران را مرادف با بی‌توجهی به ساختارهای کلان اجتماعی تلقی کرده است: «تقلیل پدیده‌شناختی ... پیامدهای تقریباً وخیمی برای جامعه‌شناسی دارد ... خود جامعه، به عنوان یک پدیده‌ی عینی، گرایش به ناپدید شدن در قلمرو درون‌ذهنی دارد. به این معنا که جامعه ... به یک محصول درون‌ذهنی تبدیل می‌شود و از هرگونه امور معمول زندگی تهی می‌گردد» (ریتزر، ۱۳۷۹: ۳۳۱).

زیگمن باومن<sup>۴</sup> انتقاد مشابهی را در خصوص کار شوتس مطرح کرده است. نظریه‌ی شوتس بر عاملیت کنشگران فردی، تفکر عقل سلیم، و جهان حیاتی (زیست‌جهان) متمرکز است. زیگمن باومن تصریح می‌کند که طبقه‌بندی‌های یک نظم ثانوی، نظیر دولت، مردم، اقتصاد، یا طبقه، مطابق با نظریه‌ی شوتس، تنها جوهره‌ای فرضی و برساختی دارد. باومن این انتقاد را طرح می‌کند که با مبنا قرار دادن نظریه‌ی شوتس «مفاهیمی نظیر جامعه یا طبقه تنها به عنوان نوعی افسانه یا تهنشست‌هایی از فرآیندهای طولانی و پر پیچ و خم انتزاع ذهنی که طی آن یک عضو، خود، کنترلش را بر آن فرآیند تقریباً در همان گام‌های آغازین از دست می‌دهد، وارد زیست‌جهان می‌شود». چنانکه باومن اظهار می‌دارد، به سبب این واقعیت که در نظریه‌ی شوتس، پدیده‌های فرافردی تنها می‌توانند به عنوان مفاهیمی ذهنی قلمداد شوند، جامعه‌شناسی شوتسی فاقد پتانسیل نقادی تلقی شده است. باومن با دفاع از ره‌یافت دورکیم اظهار می‌دارد که نظریه‌ی شوتس، امکان مواجه شدن با پیامدها و اثرات عینی عوامل اجتماعی - ساختاری را فراهم نمی‌آورد (Dreher, 2011:505).

### ۲. تنش و تناقض در نظریه

فریمن نشان داده که در کار آلفرد شوتس، دو رگه‌ی متضاد وجود دارد که این دو، دست‌مایه‌ی تفاسیر متعارضی از کار شوتس شده است که در دو شاخه‌ی جامعه‌شناسی پدیده‌شناختی و روش‌شناسی مردم‌نگارانه قابل ره‌گیری و صورت‌بندی است. گفته شده که شوتس به آگاهی علاقمند بود، اما این آگاهی را «تحت الزام فرهنگ گسترده‌تر، زبان و نمونه‌سازی‌ها و

دستورالعمل‌های آن» در نظر گرفت. این جهت‌گیری بیشتر بر کار جامعه‌شناسان پدیدارشناس واقع شد که بر تاثیر الزام‌آور پدیده‌های فرهنگی روی آگاهی تاکید می‌ورزند. این گرایش، هرچند خلاقیت کنشگران را می‌پذیرند، اما همزمان بر نیروهایی تاکید می‌ورزند که این خلاقیت را شکل می‌دهد و مقید می‌سازد (همان: ۳۲۴). مطابق این خوانش از کار شوتس، وی یک «جبرگرای فرهنگی» لقب گرفته است. رابرت گورمن بر این نظر است که شوتس بر فشارهایی تاکید می‌گذارد که جامعه بر کنشگر تحمیل می‌کند. به نظر او، کنشگران نه باورداشت‌ها یا مسیرهای کنش‌شان را آزادانه انتخاب می‌کنند و نه در مورد واقعیت اجتماعی، برداشت آزادانه‌ای دارند؛ بلکه آنها به عنوان اعضای جامعه، تنها آزادند که فرمانبری کنند:

«کنشگرا آزاد از الگوهای کنش اجتماعاً تعیین شده طرفداری می‌کنند. هر کنشگری، کنش خود را بر مجموعه‌ی دانش بنا می‌کند که در دسترس دارد و دانش او از همین الگوهای کنش اجتماعاً تعیین شده تشکیل می‌شود. هر یک از ما کنشی را برای خود برمی‌گزینیم که این الگوها تجویز می‌کنند، حتی اگر این الگوها از بیرون بر ما تحمیل شده باشند» (گورمن، ۱۹۷۵: ۱۱ به نقل از ریتزر، ۱۳۷۹: ۳۳۲-۳۳۱).

اما در مقابل، گفته شده که روش‌شناسی مردم‌نگارانه که متأثر از جامعه‌شناسی پدیده‌شناختی شوتس شکل گرفته، تاکید کمتری بر الزام‌های فرهنگی می‌ورزد و غالب نظریه‌پردازان این رهیافت تصویر خلاقانه‌تری از کنشگر دارند. بدین سان، آنها کنشگران را نگهدارنده‌ی جامعه می‌دانند و نه برعکس. نظر فریمن این است که این تصویر خلاقانه‌تر از کنشگر در کار شوتس نیز دیده می‌شود: «جامعه را باید ایجادشده‌ی ادراکی از ساختار اجتماعی دانست که اعضای جامعه از طریق رویه‌های تفسیری‌شان آن را حفظ می‌کنند». تاکید شوتس در اینجا، بر «ادراکی از ساختار» و چگونگی ساخته شدن و حفظ آن است، نه بر خود ساختار (همان: ۳۲۵).

ملاحظه می‌کنیم که تضاد موجود در نظریه‌ی جامعه‌شناختی شوتس چگونه دست‌مایه‌ی برداشت‌ها و خوانش‌های متفاوتی از کار وی شده که در یکی بر نقش جبری و بیرونی الگوهای اجتماعی و الزامی که این الگوها در شکل‌گیری کنش‌ها ایجاد می‌کنند، تاکید می‌شود و در دیگری بر خلاقیت و تعیین‌کنندگی نقش کنشگران در ایجاد ساختارهای اجتماعی.

### ۳. گسیختگی و عدم انسجام در تفکر

نظریه‌ی شوتس، نظریه‌ایست دشوار و دیرفهم و یکی از دلایل این امر را گسیختگی و عدم انسجام در تفکر وی ذکر کرده‌اند. گفته شده که شوتس گرچه بینش‌های فلسفی متعددی را در زمینه‌ی یک رشته قضایای گسترده مطرح می‌ساخت، اما تنها برخی از این قضایا را قابل بررسی علمی جامعه‌شناختی تلقی می‌کرد. به همین سبب در بررسی کارهای شوتس در گام نخست باید میانه آنچه قابل بررسی علمی جامعه‌شناختی است و آنچه که قابل بررسی نیست، تمایز و تفکیکی قائل شویم. تفسیرهای متضاد از کار شوتس که ریتزر سه گرایش مختلف آن را طرح و صورت‌بندی کرده است (ریتزر، ۱۳۷۹: ۳۵۴-۳۵۳) و نیز تضاد و تنش که از وجود آن در نظریه‌ی شوتس در بند پیشین سخن گفتیم، شاخص‌هایی هستند که بیانگر همین عدم انسجام و گسیختگی در کار شوتس هستند.

### ۴. نقد هابرماس: تقلیل‌گرایی در کاربست مفهوم جهان‌زیست

انتقاد یورگن هابرماس بر رهیافت شوتسی، انتقاد از «تقلیل‌گرایی فرهنگی در کاربست مفهوم جهان‌زیست» است. هابرماس معتقد است که ساختارهای شخصیتی و نظم‌های هنجاری قابل ادغام در صورت‌بندی و نمادگذاری شوتس از جهان‌زیست نیستند.

هابرماس گرچه مفهوم «جهان‌زیست» را از شوتس برگرفته است، اما از اخذ تمامی عناصر مفهوم جهان‌زیست شوتس خودداری می‌کند و مشخصاً به این قضیه در نظریه‌ی شوتس توجه نمی‌کند که نظم‌های هنجاری در جهان‌زیست از رهگذر تجربه‌های کنشگران فردی در عرصه‌های چندگانه‌ی واقعیت - که اغلب توسط نهادها تعیین می‌شوند - بازنمایی می‌شوند (Dreher, 2011:506).

## ۵. نقد بوردیو: پررنگ کردن دوگانگی جعلی ذهنیت/عینیت

بوردیو بر آن بود که نظریه‌ی شوتس و روش‌شناسی مردم‌نگارانه، «انتزاعی‌ترین بیان‌های نگرش ذهن‌گرایانه (سوبژکتیو) هستند که در نقطه‌ی مقابل «عینیت‌گرایی» (ابژکتیویسم) صورت‌بندی‌شده توسط دورکیم قرار می‌گیرند. بوردیو در سخنرانی‌اش با عنوان «فضای اجتماعی و قدرت نمادین» در این خصوص اظهار می‌دارد:

«می‌دانید که دورکیم در کنار مارکس، بی‌شک کسانی هستند که رویکرد عین‌گرایانه را به منسجم‌ترین وجه ممکن ارائه کردند. ما این ایده را بسیار مفید تلقی می‌کنیم که زندگی اجتماعی می‌باید نه بر اساس مفهوم‌پردازی مشارکت‌کنندگان در آن، بلکه با [واکاوی] علل عمیقی که خارج از حیطه‌ی آگاهی مشارکت‌کنندگان در زندگی اجتماعی قرار دارد، تبیین شود. به رغم این، دورکیم به عنوان یک کانتی، از این نکته ناآگاه نبود که واقعیت نمی‌تواند بدون کاربست ابزارهای منطقی فراچنگ آید ... این نکته نیز مسلم است که انتزاعی‌ترین بیان‌های نگرش ذهن‌گرایانه در کار شوتس و روش‌شناسان مردم‌نگار قابل مشاهده است. شوتس، موضعی دقیقاً عکس دورکیم را برمی‌گزیند: «میدان مشاهده‌ی دانشمند علوم اجتماعی، یعنی واقعیت اجتماعی، برای افراد انسانی‌ای که در آن زیست، عمل و اندیشه می‌کنند، واجد معنایی خاص و ساختاری رابطه‌ای است. بر مبنای مجموعه‌ای از سازه‌های عقل سلیم، آنها [افراد انسانی حاضر در میدان واقعیت اجتماعی] این جهان را پیش‌گزینش و پیش‌تفسیر کرده‌اند تا از آن درکی به عنوان واقعیت زندگی روزمره به دست آورند. اثره‌های فکری برساخت‌شده توسط دانشمند علوم اجتماعی برای فراچنگ آوردن این واقعیت اجتماعی، بایستی مبتنی بر اثره‌های فکری برساخت‌شده توسط تفکر عقل سلیم افرادی باشند که زندگی روزمره‌ی خود را در جهان اجتماعی می‌گذرانند. بنابراین، برساخته‌های علوم اجتماعی، برساخته‌هایی مرتبه دوم هستند؛ یعنی برساخته‌های [حاصل از] برساخته‌هایی که توسط کنشگران در جایگاه اجتماعی ایجاد شده‌اند».<sup>۵</sup> این تقابل [میان دیدگاه دورکیمی و شوتسی] تقابلی است تام و همه‌جانبه: در یک سو، دانش اجتماعی تنها زمانی حاصل می‌شود که از بازنمایی‌هایی اولیه - که در کار دورکیم، تصورات پیشینی<sup>۶</sup> و در کار مارکس، ایدئولوژی نامیده شده است - به طور کامل بگسلیم؛ این گسست به مفروض گرفتن نوعی علل ناخودآگاه می‌انجامد. در سوبیه‌ی دیگر، دانش اجتماعی در پیوست با دانش عقل سلیم قلمداد می‌شود، چرا که دانش اجتماعی، تنها برساخته‌ی برساخته‌هاست. اگر من این تقابل را به درستی نمایان کرده باشم، یکی از آن تقابل‌های جعلی و ساختگی در علوم اجتماعی را پیش روی شما قرار داده‌ام. یکی از تلاش‌های ثابت و مقاصد اساسی کار من، فراتر رفتن از این دوگانگی بوده است ... ذهنیت و عینیت در رابطه‌ای دیالکتیکی با یکدیگر به سر می‌برند...» (Bourdieu 1990: 125-126).

بدین ترتیب، بوردیو چنین نگرش ذهن‌گرایانه‌ای را بر نمی‌تابید و از همین رو کوشید اختلاف میان ذهن‌گرایی و عین‌گرایی (عاملیت و ساختار) را مرتفع کند و بدین منظور تلاش کرد این مساله را آشکار سازد که بازنمایی‌هایی ذهنی عاملان، محدودیت‌های ساختاری را می‌سازند و همزمان، شرایط ساختاری، اجتماعی شدن افراد را تعیین می‌کنند. برای پل زدن میان این دو رهیافت (ذهن‌گرایی و عین‌گرایی) بوردیو مفهوم نظری «ریختار» (منش، یا ایتوس) را به عنوان «نظامی از مدل‌های مشاهده و ارزش‌گذاری» ابداع کرد که مسبوق بر تجربه‌ی تداوم‌یابنده‌ی جایگاه اجتماعی است (Dreher, 2011:506).

## ۶. فرآروی‌های نظریه‌ی شوتس

تا اینجا کوشیدیم سرفصل برخی از مهم‌ترین انتقادهای مطرح‌شده بر کار شوتس را ارائه نماییم. در پایان برای تکمیل ارزیابی و رویکرد سنجش‌گرانه به کار شوتس، بی‌مناسبت نیست از نقاط ممتاز نظریه‌ی شوتس نیز یاد کنیم. نظریه‌ی شوتس زمینه‌ی مناسبی برای توسعه‌ی گونه‌ی جدیدی از جامعه‌شناسی شناخت فراهم آورد که در کار برگر و لاکمن با عنوان «ساخت اجتماعی واقعیت» تجلی یافت و به یکی از متون کلاسیک رشته‌ی جامعه‌شناسی بدل شد.

یکی دیگر از نظریات قابل توجه که تحت تاثیر نظریه‌ی شوتس در علوم انسانی و فلسفه مطرح شده، کار شاگرد شوتس، موریس ناتانسون<sup>۷</sup> با عنوان «پدیدارشناسی وجودگرا»<sup>۸</sup> است.

افزون بر این، باید از تاثیر شوتس در شکل‌گیری مجموعه‌ی وسیعی از روش‌های کیفی در علوم اجتماعی یاد کرد. مفهوم‌پردازی نظری «تحلیل چارچوب» گافمن بنا به اذعان خود وی، به طور خاص متأثر از رهیافت روش‌شناسی شوتس بوده است. روش‌شناسی مردم‌نگارانه‌ی هرولد گارفینکل، تئوری زمینه‌ای گلیزر و اشتراوس<sup>۹</sup>، تحلیل ژانر لاکمن و هرמותیک در علوم اجتماعی (کار هانس گئورگ سوئفتر<sup>۱۰</sup>) جملگی متأثر از روش‌شناسی آلفرد شوتس بوده‌اند.

گرچه گفته شده که حیات فکری شوتس - به سبب مرگ زودهنگامش - نیمه‌تمام و ناقص مانده (Dreher, 2011:506) اما کار وی، منبع پرتنوعی از نقاط آغازین برای بررسی‌ها و پژوهش‌های نظری و تجربی در علوم اجتماعی فراهم آورده است. نظریه‌ی «زیست‌جهان» شوتس پتانسیل عظیمی برای واکاوی جهان اجتماعی از رهیافت فردگرایی روش‌شناختی در اختیار قرار می‌دهد که مفهوم‌سازی نظری قابل‌انکایی برای مواجه شدن با ارتباط متقابل فرد و جمع‌های اجتماعی (یا جامعه) به دست می‌دهد. نظریه‌ی شوتس چارچوب مفهومی عمیق و منحصر به فردی برای تحلیل جامعه‌شناختی عواملان فردی در جهان اجتماعی فراهم می‌آورد که به سختی می‌توان نظیری برای آن پیدا کرد.

#### منابع

- ریتزر، جرج (۱۳۷۹)، *نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر*، ترجمه‌ی محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی، چاپ چهارم، ۸۲۹ص.
- کرایب، یان (۱۳۸۸)، *نظریه‌ی اجتماعی مدرن*، ترجمه‌ی عباس مخبر، تهران: نشر آگه، چاپ پنجم، ۳۳۶ص.
- Bourdieu, Pierre (1990) "Social Space and Symbolic Power." In *In Other Words: Essay Towards a Reflexive Sociology*. Cambridge: Polity Press, pp. 123-39.
- Dreher, Jochen; Alfred Schutz. 2011. in: George Ritzer and Jeffrey Stepnisky (eds.). *The Wiley-Blackwell Companion To Major Social Theorists Volume I: Classical Social Theorists*. MA: Blackwell Publishing Ltd.
- Habermas, Jürgen (1987) *The Theory of Communicative Action*, vol. 2: *Lifeworld and System: A Critique of Functionalist Reason*. Boston: Beacon Press.

۱. یان کرایب تصریح می‌کند که «پدیدارشناسی، در هیات جامعه‌شناختی‌اش، پاره‌ای از جالب‌ترین جنبه‌های خود را از دست می‌دهد». به گفته‌ی کرایب، جامعه‌شناسی پدیدارشناختی، صرفاً به عنوان نوعی نظریه‌ی شناخت تلقی شده است، «حال آنکه بسیاری از فلاسفه‌ی پدیدارشناسی، از جمله هوسرل، به گستره‌ی بسیار وسیع‌تری از تجربه می‌پرداختند که عواطف، تخیل، توهم و نظایر آن را نیز در بر می‌گرفت. این وجه قضیه در جامعه‌شناسی پدیدارشناختی از دست رفته است» (کرایب، ۱۳۸۶: ۱۲۵).

۲. «هیپ و راث (James Heap, Phillip Roth) یادآور شده‌اند که بسیاری از جامعه‌شناسان پدیدارشناس معاصر که در چارچوب سنت هوسرل کار می‌کنند، آسیب شدیدی به جهت‌گیری اصلی او زده‌اند. از دیدگاه هیپ و راث، مساله‌ی اصلی این است که این جامعه‌شناسان، مفاهیم هوسرل را نه به آن معنایی که خود او و یا پدیدارشناسان سخت‌گیر می‌فهمیدند، بلکه همچنان که در گفتگوهای روزانه ادراک می‌شوند، به کار می‌برند». هیپ و راث سپس به عنوان نمونه‌هایی از این خطا اظهار می‌دارند که به عنوان مثال مفهوم «نیت» در کار هوسرل، بسیار بد فهمیده و تعبیر شده است؛ جامعه‌شناسان پدیدارشناس، نیت را این‌گونه تعبیر می‌کنند که هر گاه اوضاع بر وفق کنشگران است، نیت سست می‌شود، ولی هرگاه که مسائلی در جهان اجتماعی برای کنشگر پیش می‌آید، نیت فعال می‌شود. اما هوسرل، نیت‌مندی را این‌گونه در نظر نمی‌گرفت که در برخی موارد فعال، و در برخی موارد دیگر غیرفعال باشد، بلکه آگاهی را همیشه با نیت‌مندی و یک موضوع آگاهی، همراه می‌دانست. هیپ و راث مفهوم «تقلیل» یا «در پراتر گذاشتن»، «پدیده» و «ذات» را نیز به عنوان نمونه‌های دیگری از همین بدفهمی جامعه‌شناسان پدیدارشناس ذکر می‌کنند و در نهایت نیز این حکم کلی را صادر می‌کنند که «امکان یک نوع جامعه‌شناسی پدیدارشناختی، به همان معنای موردنظر هوسرل، بسیار ضعیف است» (ریتزر، ۱۳۷۹: ۳۳۰-۳۲۸).

---

۳ . Robert Bierstadt: Bierstadt, R. (Winter, 1959), The Common-Sense World of Alfred Schutz, 'Social Research', 26, pp.116-20.

۴ . Zygmunt Bauman

۵. بورديو جملات فوق را مستقيماً از شوتس از مقاله‌ی زیر نقل کرده است:

A, Schulz. Collected Papers, vol. I, The Problem of Social Reality (The Hague, n.d.), p. S9.

۶ . pre-notions

۷ . Maurice Natanson

۸ . existential phenomenology

۹ . Glaser, Barney G. and Anselm L. Strauss (1967) The Discovery of Grounded Theory: Strategies of Qualitative Research. New York: Aldine Publishing Company.

۱۰ . Hans-Georg Soeffner